

روابط ناتو و روسیه در قرن ۲۱

Aurel Braun, *NATO-Russia Relations in the Twenty-First Century*, New York: Routledge, 2008, 204 pp.

از پایان جنگ سرد، ناتو تلاش بر این داشته که حیطه نفوذ خود را گسترش دهد تا به اهداف سیاسی خود نایل شده و حوزه عملیات نفوذ خود را نیز وسیع‌تر نماید. از طرف دیگر، ناتو در پی گسترش روابط خود با روسیه است. شورای روابط روسیه - ناتو با مسائلی پیچیده روبه‌رو می‌باشد که این همکاری را با مشکل مواجه می‌سازد. برای مثال، می‌توان از نبود تداوم موضوع انتقال روسیه به دموکراسی، احساس گسترش ناتو در بین مردم روسیه، کاهش نفوذ روسیه، تلاش‌های روسیه برای اعمال نفوذ مجدد بر کشورهای همسایه نام برد. کتاب «روابط ناتو و روسیه در قرن ۲۱» مناطق گوناگون مربوط به حوزه‌های نفوذ روسیه و ناتو را مورد بررسی قرار می‌دهد و تحولات آتی ممکن را ارزیابی می‌نماید. این کتاب بر آن است که تمامی احزاب روسیه در ایجاد و تداوم امنیت منافع بسیار دارند و همکاری و توسعه فضای دموکراسی مهمترین امید جهت حل بعضی از نگرانی‌های امنیتی روسیه محسوب می‌گردد. «آورل براون» یکی از نویسندگان کتاب، استاد روابط بین‌الملل و علوم سیاسی دانشگاه تورنتو می‌باشد. وی در حوزه مسائل مربوط به مطالعات کمونیسم، مطالعات استراتژیک با تمرکز بر مشکلات دوران گذار نظام‌های سوسیالیستی در شوروی سابق و اروپای شرقی تالیف‌های بسیار دارد. کتاب مزبور حاوی ۹ مقاله مرتبط با یکدیگر از چند نویسنده صاحب‌نام می‌باشد. کتاب «روابط ناتو و روسیه در قرن ۲۱» از سه بخش گوناگون تشکیل شده که عناوین ۹ مقاله مربوط به سه بخش به ترتیب ذیل است:

۱. انتخاب راه مبارزه: ظهور دموکراسی‌ها و بی‌ثباتی بین‌المللی (ادوارد

مانسفیلد - جک اشنايدر)

۲. روسیه بعد از کمونیسم: محیط بین‌الملل و ناتو (تیموتی کولتن)

۳. روسیه، گسترش ناتو و تقویت دموکراسی در اروپا (نیل مک فارلین)

۴. گسترش و مخاطرات سیاست مهار (آورل براون)

۵. ناتو، ماورای روسیه (استانلی اسلون)

۶. گسترش ناتو و روسیه (جفری سیمون)

۷. ناتو، اتحادیه اروپایی، روسیه و مبارزه علیه تروریسم (پیتر نئومان)

۸. آیا روسیه می‌تواند شریکی برای ناتو در خاورمیانه باشد؟ (رابرت فریدمن)

۹. آیا همگرایی شرق و غرب ممکن است؟ (استفن بلانک)

«استفن بلانک» در مقاله خود در این کتاب (ص ۱۶۱) می‌نویسد: در سال ۲۰۰۲ نخبگان اروپا، آمریکا و روسیه ادعا کردند که در مورد هدف وحدت مجدد غرب و روسیه توافق دارند. آنها به این نتیجه رسیدند که تعیین آن هدف غرب را ناگزیر می‌نماید که روسیه را یک شریک کامل جهان اروپا - آتلانتیک تلقی نماید و علی‌القاعده منافع روسیه را در نظر بگیرد. امروز که آن توافق و هماهنگی از میان رفته، روندها در جهت دیگر در جریان هستند. مشارکت در کمترین حد خود نسبت به گذشته است. در مجموع، این امر یک موضوع دلسردی و بی‌زاری از آمریکا نیست. در واقع، دیرباوری و تردید دو طرف (اروپا و روسیه) و تنش در مباحث نظامی، سیاسی و اقتصادی نافذ و احتمالاً در حال افزایش می‌باشد. روسیه آشکارا خط‌مشی استراتژیک حرکت در جهت همگرایی را ترک کرده است؛ روشی که از طرف رئیس‌جمهور پوتین و وزیر امور خارجه ایگور ایوانف در ۲۰۰۲ حمایت می‌گشت. در نتیجه، روسیه از مسیر تکامل به دموکراسی که از پانزده سال قبل بدان امید می‌رفت بازگشت نمود. مفهوم و معنای «همگرایی» در شش هدف دولت بوش که در اینجا فهرست شده‌اند مشاهده نمی‌گردد. آن شش هدف عبارتند از:

۱. روسیه همگرا شده و مرتبط با اروپا-آتلانتیک و مناطق شمال شرقی آسیا

می‌باشد.

۲. روسیه به‌عنوان شریک اصلی علیه تروریسم و تکثیر سلاح‌های اتمی، به‌ویژه

در خاورمیانه، قفقاز و آسیای مرکزی.

۳. سهیم‌شدن روسیه در ائتلاف‌های بین‌المللی به‌منظور ثبات منطقه‌ای و

همکاری‌های حقوق بشری.

۴. روسیه به‌عنوان یک عرضه‌کننده مطمئن انرژی در مراودات بازرگانی در سطح بازارهای جهانی.

۵. مشارکت روسیه - آمریکا در امور فضایی و پیشرفت فناوری عالی.

۶. روسیه به‌عنوان دموکراسی با بازار آزاد تثبیت شده.

به‌نظر می‌رسد دو طرف (آمریکا - روسیه) در مارپیچ دل‌سردی و بیگانگی دوجانبه به دام افتاده‌اند. همان‌طور که «دیمیتری ترینین» نوشته است: «روابط غرب با روسیه نمی‌تواند بیش از این در ترم‌های همگرایی توصیف شود، همان‌طور که به‌طور سنتی درک می‌شود به تدریج روسیه را به مدار سازمانی غرب می‌کشاند. به همین دلیل، نه تقاضای ویژه در بخش روسیه است و نه عرضه مهمی در بخش آمریکا یا ناتو و اتحادیه اروپایی دیده می‌شود». در نتیجه، وقت تلاش برای آنهایی است که می‌خواهند روسیه تماماً به دنبال آن باشد که پوتین آن را انجمن اروپایی و اتحاد دوباره اروپا نامید. در واقع، همان‌طور که ترینین اظهار می‌دارد: روسیه نمی‌خواهد که به یک گروه بزرگتر بین‌المللی متعلق باشد. بنابراین، این دل‌سردی و بیگانگی، با درجه‌ای بالاتر، نتیجه مستقیم رفتار سیاسی خارجی و داخلی روسیه است. این امر برای انکار این موضوع نیست که سیاست‌های غرب از جمله آمریکا باید پاسخ‌گو باشند. یکجانبه‌گرایی آمریکا، به‌ویژه در عراق، به‌وضوح ایجاد روابط حسنه طی سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ را تسهیل نمود. رویکردهای مبین بیگانگی غرب نسبت به روسیه و بی‌تفاوتی یا منفعت‌نداشتن در تحولات روسیه، چون دل‌سردی نمایان در مورد تحت فشار گذاشتن روسیه راجع به تمایلات نئوامپریالیستی و ضددموکراتیک این کشور، برای مثال، چین و گسترش خشونت با گستره تمام قفقاز شمالی، جایی که در حال حاضر ۲۵۰/۰۰۰ نظامی امنیتی روسیه مستقرند (علی‌رغم به قتل رسیدن رهبر چین‌ها، شامیل باسایف، سربازان بیشتری فرستاده شدند) همگی به این وضعیت منجر شده‌اند. بی‌میلی آمریکا و اتحادیه اروپا جهت چالش با سیاست‌های ضددموکراتیک روسیه (قابل توجه آنکه دموکراسی آخرین بند از اهداف فوق‌الذکر دولت بوش بود)، تمرکز بر خاورمیانه و تروریسم، اگرچه چین، به‌علاوه ناتوانی یا رد برخورد جدی در مورد مباحث بسیاری که وحدت فرآ‌اتلانتیکی را می‌فرساید نیز همگی دلایل اصلی برای نبود سیاست مرتبط غربی نسبت به روسیه یا هر منفعت آشکار در تدبیر صحیح هستند. در واقع، در می سال ۲۰۰۵،

«آندرو کارد»^۱، رئیس کارکنان کاخ سفید در زمان رئیس جمهور بوش در تلویزیون سراسری گفت: «رئیس جمهور پوتین در مسیر ارتقای دموکراسی بود». واشنگتن، اغلب اوقات، ترجیح می‌دهد در پی همکاری با روسیه در مورد مباحث امنیتی باشد و به موازات آن به روسیه راجع به مباحث حقوق بشر فشار وارد آورد؛ همچنین بیم دارد که مبادا روسیه همکاری با آمریکا را در مورد آن مسائل مهم‌تر و مبرم‌تر متوقف نماید. در می ۲۰۰۵ مجله نیوزویک گزارش داد کاخ سفید تصمیم گرفت روسیه را در مورد فقر دموکراسی در جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS) تحت فشار قرار ندهد چون آمریکا به حمایت روسیه در ارتباط با تکثیر سلاح‌های اتمی از طرف ایران و کره شمالی نیاز دارد. باوجود اینکه اکنون شکاف‌های بیشتری در سیاست آمریکا نسبت به روسیه وجود دارد هنوز آن دیدگاه برای فائق آمدن در مذاکرات سیاسی اعمال می‌شود. گزارش نیوزویک، اول باورهای گسترده‌ای که تماماً اهداف استراتژیک را تعقیب می‌کنند تقویت کرد، عقایدی که با سیاست منبعث از ستودن ارزش‌ها مقابله می‌نمایند و دوم آنکه، تنها سیاست واقع‌گرا نسبت به احکام اقتدار روسیه و تعقیب اهداف استراتژیک می‌بایست پیگیری امر دموکراتیزه‌شدن روسیه را پایمال نماید. مدافعان این سیاست مثل «اناتول لیون»^۲ از «مرکز تحقیقات برنامه آمریکا»^۳ و «جان هالسمن» از «بنیاد هریتیج»^۴ آن را رئالیسم نام می‌نهند. به‌طور طعنه‌آمیز، این نسبت رئالیسم در مورد روسیه مستقیماً مغایر سیاست اعلام‌شده دولت بوش راجع به مبارزه جهت بسط دموکراتیزه‌کردن در سراسر جهان و انشای سیاست‌های موردنظر به دیگر کشورها حول بنیادهای پیوندشان به یا از یک ترم دموکراتیک جهانی حکومت می‌باشد. همچنین، این امر با اهداف از پیش تعیین‌شده اتحادیه اروپایی که در استراتژی EU درقبال روسیه راجع به تقویت همگرایی یک روسیه دموکراتیک ناسازگار است. در حالی که در مجموع سیاست آمریکا اذعان دارد و باید به واقعیت‌های قدرت چون اهمیت و قدرت روسیه اذعان نماید.

-
1. Andrew Card
 2. Anatol Lieven
 3. Center for American Progress
 5. Heritage Foundation